

روزنه

تأثیر بهار عربی بر سپهر سیاسی اندونزی

ترجمه: محمدعلی فیروزآبادی

■ بسیاری از فعالان اندونزیایی با توجه به بهار عرب نسبت به موقعیت سیاسی کشورشان در اندیشه فرو رفته‌اند. این عده، ۱۳سال پس از کناره‌گیری سوهارتو در پلاتفورم مفصل اجتماعی- سیاسی که در اینترنت انتشار داده‌اند از عطش سیراب‌نشده خود برای مناسبات اقتصادی و اجتماعی بهتر، از عدم روشننگری درباره موارد بی‌شمار نقض حقوق بشر در دوران سوهارتو و همین‌طور از فساد و بدگمانی نسبت به سیاستمداران گفته‌اند.
پرزیدنت سوهارتو نیز مانند حسنی مبارک قبل از کناره‌گیری وعده برگزاری انتخابات جدیدی را داد که خود در آن کاندیدا نباشد. اما فشارها بر وی افزایش یافت و علاوه بر آن در آن زمان اندونزی گرفتار بحران مالی آسیا بود و از نظر اقتصادی کشوری ورشکسته محسوب می‌شد. در نهایت سوهارتو پس از مشورت با تعداد زیادی از روشنفکران و شخصیت‌های کلیدی مذهبی چون «عبدالحمن وحید»، «خورخلیش مجید» و «امین ریس» در ۲۱می ۱۹۹۸، کناره‌گیری و معاوضش یعنی «بهاردالین یوسف حبیبی» را به‌عنوان جانشین خود معرفی کرد. حبیبی که وزارت تکنولوژی را در کارنامه خود داشت و سال‌ها طرف توجه سوهارتو به شمار می‌رفت پیش از آن یعنی در سال ۱۹۹۰، مجمع روشنفکران مسلمان اندونزی را پایه‌گذاری کرده بود. اما هنگامی که به‌عنوان رییس جمهور معرفی شد تعدادی از تشکل‌های مسلمان دانشجویی با او مخالفت کردند زیرا از نظر آنان وی فردی غرب‌گرا و بیش از اندازه لیبرال به حساب می‌آمد که ارتباط خود را با مردم از دست داده بود. دیگر گروه‌ها هم او را به خاطر روایتش با گارد قدیمی رژیم و عدم برخورداری از حمایت نظامیان باافزود سرزنش می کردند. در این موارد البته مجمع روشنفکران مسلمان هم نقش بزرگی ایفا نکرد. حبیبی یک‌سال در قدرت ماند و در دوران کوتاه ریاست‌جمهوری خود راه را برای همه‌پرسی جنجال‌برانگیز تیمور شرقی و فعالیت رسانه‌های آزاد و گشایش سیسی هموار کرد. در دوران سوهارتو تنها سه حزب در اندونزی اجازه فعالیت داشتند اما ۴۸ حزب در انتخابات پارلمانی جولای ۱۹۹۹ شرکت کردند. شمار اندکی از احزاب کوچک سیاسی وعده دفاع از حقوق اقلیت‌ها و دیگر منافع خاص را می‌دادند و دیگر احزاب با وعده‌های ناسیونالیستی و دموکراسی خواهانه وارد میدان شدند و ۱۹ حزب دیگر هم ائتلافی مذهبی و محافظه‌کار تشکیل دادند. حزب گلکار همان حزب سوهارتو بود. در آن زمان دو حزب دیگر به نام‌های حزب توسعه و حزب دموکراتیک اندونزی نیز فعالیت داشتند.اما در اولین انتخابات آزاد سه حزب جدید در کسوت اپوزیسیون وارد عرصه سیاسی شدند یعنی «حزب دموکراتیک نبرد اندونزی»، «حزب ناسیونالیست وکالت» و «حزب ناسیونالیست بیداری». نتیجه انتخابات به نفع طرفداران تغییر رقم خورد و حزب نبرد با ۳۵میلیون رای تبدیل به قدرتمندترین نیروی سیاسی اندونزی شد. احزاب بیداری و وکالت جایگاه‌های چهارم و پنجم را به خود اختصاص دادند و البته حزب گلکار در جایگاه دوم قرار گرفت و به این صورت بود که حزب دموکراتیک اندونزی و حزب توسعه اهمیت و اعتبار خود را از دست دادند. مردم اندونزی با این انتخابات گرایش خود به سیستمی دموکراتیک را به نمایش گذاشتند.
مردم اندونزی از انتخابات سال ۱۹۹۹ به احزاب غیرمذهبی اقبال بیشتری نشان دادند و احزاب اسلامی در انتخابات‌های سال‌های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۹ با کاهش محسوس آرای خود روبه‌رو شدند. با این حال بسیاری از مردم اندونزی از وضعیت سیاسی خود ناامید بودند و دلایل اصلی این ناامیدی، منازعات داخلی احزاب و وعده‌های عملی‌نشده انتخاباتی بود. علاوه بر آن امیدها به بهتر شدن مناسبات اقتصادی و اجتماعی نیز رنگ باخته است.
سه همین خاسته بسیاری از این مردم به دنبال آلترناتیوهای جدید هستند. در این میان سیاستمداران با تاسیس حزب برای دستیابی به یک آلترناتیو می‌کوشند و غالباً افرادی از خانواده‌های بافروزد و نظامیان را به این احزاب جذب می‌کنند. حزب دموکراتیک که امروزه دولت را در اختیار دارد در سال ۲۰۰۱ تاسیس شد. پرزیدنت «سوسیلو یامبینگ» یودهوی «یونو» هم یک ژنرال سابق ارتش است که تعدادی از وزرای خود را از میان اعضای حزب گلکار انتخاب کرده است، با این حال دولت وی خواستار است.
در همین خاسته بسیاری از این میان سیاستمداران با تاسیس حزب برای دستیابی به یک آلترناتیو می‌کوشند و غالباً افرادی از خانواده‌های بافروزد و نظامیان را به این احزاب جذب می‌کنند. حزب دموکراتیک که امروزه دولت را در اختیار دارد در سال ۲۰۰۱ تاسیس شد. پرزیدنت «سوسیلو یامبینگ» یودهوی «یونو» هم یک ژنرال سابق ارتش است که تعدادی از وزرای خود را از میان اعضای حزب گلکار انتخاب کرده است، با این حال دولت وی دولتی دموکراتیک به حساب می‌آید. در این میان یکی از احزاب اسلام‌گرا متمم به برقراری رابطه باخوان‌المسلمین مصر شده است. این حزب که در سال ۱۹۹۹ با نام حزب عدالت وارد کارزار انتخاباتی شد، موفقیتی در آن انتخابات کسب نکرد. در سال ۲۰۰۲ نام این حزب به عدالت و رفاه تغییر یافت و با فراموش کردن همه آن شعارهای اسلامی ترجیح داد که به موضوعاتی چون فساد و مشکلات تشکیلات اداری بپردازد. به این صورت بود که نفوذ این حزب افزایش یافت و امروزه هشت‌درصد از را به خود اختصاص داده است. حزب عدالت و رفاه بار دیگر خواهان اجرای کامل قوانین اسلام است و افزون بر آن نه تنها از تشکیلات سنتی و مذهبی چون شورای علمی اندونزی حمایت می‌کند بلکه به دنبال جایگاهی پرنفوذ و موثر در دستگاه دولت است. تغییرات دموکراتیک در اندونزی راهی هموار و کاملاً مسالمت‌آمیز نبود. در ماه می ۱۹۹۸ در بسیاری از شهرها موج اعتراضات دانشجویی به افت راه و نیروهای امنیتی در جاکارتا عده زیادی از تظاهرکنندگان را به خاک و خون کشیدند. مناطق مختلف کشور نیز شاهد غارتگری‌ها و حمله به اقلیت‌ها بود و دستگاه قضایی هنوز هم به بسیاری از این برهنه‌ها رسیدگی نکرده است. با این حال مردم اندونزی مردمی صبور و شکیبا هستند و در بسیاری از موارد تنها شاهد عذرخواهی کسانی بوده‌اند که مسئول این وضعیت محسوب می‌شوند.

منبع: Qantara

چندی پیش دیدن فیلمی از هوگوچاوز و فیدل کاسترو نظرم را جلب کرد: باد داشت کلاه‌هایشان را می‌برد. فیدل کاسترو از سال ۱۹۵۹ تاکنون ۵۰سال است که کوبا را رهبری می‌کند و همتای او هوگو چاوز از ۱۹۹۹ رییس‌جمهور ونزوئلا است.

چاوز برای شیمی‌درمانی سرطان‌ش که این روزها همه از آن خبر دارند، دو بار به کوبا سفر کرد. او می‌توانست بهترین پزشکان را به ونزوئلا فرا خواند یا به دعوت یکی از معتبرترین مراکز درمان سرطان در برزیل پاسخ مثبت دهد ولی هاوانا را انتخاب کرد. کوبا دارای نظام درمانی ارزان و به شکلی باورنکردنی کار آمد است ولی توجه چاوز به کوبا بیش از آنکه پزشکی باشد، سیاسی است. او مرتباً در کار تابید الگوی کوبا است.

شورویختانه الگوی او در حال نابودی است و از جهان امروز به کلی دور افتاده است. چاوز کار را تا آنجا پیش برد که برای بیان اتحاد دو کشور از واژه «ونکوبا» استفاده کرد. این‌گونه عقاید یا بهتر بگوییم این دو مرد میراثی هستند از عصری دیگر. در زمانه‌ای که پذیرفتن بازار آزاد و تجارت آزاد امواج رشد اقتصادی و درآمد بیشتر را برای مردم منطقه به ارمغان آورده و نکوبا از قافله عقب مانده است. رشد اقتصادی برزیل در سال گذشته نزدیک به هشت‌درصد بوده و در

از ۳۶سال پیش به دستور ژنرال فرانسیسکو فرانکوباهاموند، فرمانروای اسپانیا، هیات وزیران روزهای جمعه هر هفته در مادرید تشکیل جلسه می‌داد. دستور جلسه روز ۱۷اکتبر ۱۹۷۵ بررسی وضعیت صحرای غربی بود. دیکتاتور پیر از مدتی پیش درگیر موضوع استقلال خواهی این مستعمره شده بود و در عین حال نمی‌خواست به هیچ قیمتی جلسات هفتگی‌اش در کاخ پارو را از دست بدهد. اما نمی‌دانست که رو به زوال است و آن روز، سראغز مسیری طاقت‌فرسا به سمت نابودی و احتضار خواهد بود.

آن شب نشانه‌های نارسایی عروق کرونر موجب نگرانی پزشکان شد. آنها توصیه به آرامش و استراحت کردند، اما دیکتاتور نمی‌خواست چیزی بشنود. پزشکان سه الکتروده به قفسه سینه فرانکو وصل کردند و پنهانی در اتاق مجاور سالن جلسات نشستند تا از طریق نمایشگرهای تلویزیونی وضعیت سلامتی بیمارشان را کنترل کنند. دیکتاتور پیر، چروکیده و نحیفی که از فریگی دوران جوانی‌اش در دهه ۳۰ فاصله گرفته، یک آرزو بیشتر ندارد: اینکه فرانکیسم با مرگ او به پایان نرسد. برعکس همتایانش، او جانشین خودش را مشخص کرده است. پرنس خوان کارلوس دوپروبن جانشین او خواهد بود. این انتصاب در روز ۲۲زویه ۱۹۶۹ به اطلاع عموم رسید. ولیعهد یادشده هم از سال‌ها پیش خود را برای این نقش آماده کرده بود؛ ضمن آنکه فرانکو هم او را در اکثر حضورهای عمومی و رسمی‌اش همراه می‌آورد. وصیت‌نامه سیاسی رییس حکومت نیز جای هیچ‌گونه ابهامی را باقی نمی‌گذارد. او شهروندان اسپانیایی را مجبور می‌کند تا پیرامون خوان کارلوس دوپروبن جمع شوند و او را بپذیرند.

در سال ۱۹۷۴، زمانی که ژنرال تحت عمل جراحی وریدی قرار گرفت، قدرت‌ش را موقتی به خوان کارلوس واگذار کرد. در آن موقعیت، پادشاه آینده به همان شیوه حکومتاری که به او رسیده بود، وفادار ماند و خود را در بیان دیدگاه‌هایش محدود کرد. کسانی که او را می‌شناسند بر تضاد میان این فرد در مراسم رسمی و ولیعهد خونگرم مجامع

همین زمان رشد اقتصادی ونزوئلا دو درصد کاهش داشته، سال پیش از آن نیز شاهد کاهش سهدرصدی رشد اقتصادی ونزوئلا بودیم. جالب آنکه اوپک اعلام کرد ذخایر به ثبت رسیده نفت در ونزوئلا حتی از عربستان سعودی هم بیشتر است. مردم در غنی‌ترین کشور نفتی جهان به دلیل رهبری نامناسب از رکود رنج می‌برند. در همین زمان وضعیت مالی در حال سقوط آزاد کوبا را تنها کمک‌های مالی ونزوئلا زنده نگه داشته است.

به یاد داریم که برای چندین دهه کمک‌های میلیاردی شوروی عامل ادامه حیات کوبا بود. در ۱۹۹۹ اتحاد شوروی فروپاشید و هاوانا هم پیمان ایدئولوژیک و بزرگ‌ترین پشتیبان خود را از دست داد. اقتصاد کوبا در آستانه ورشکستگی و وضع غذا و دسترسی به سوخت وخیم بود. در همین زمان هوگو چاوز وارد شد. پس از انتخابات ریاست‌جمهوری چاوز بی‌درنگ به ستایش از قهرمان خود، فیدل کاسترو پرداخت. با همراهی کاسترو، چاوز توانست اعتبار یک انقلابی را به دست آورد و در مقابل کوبا از ونزوئلا چکی سفید امضا گرفت. بر اساس گفته موسسه تحقیقات بروکینگ ونزوئلا روزانه ۱۵ هزار بشکه نفت زیر قیمت بازار به کوبا صادر می‌کند و این مقدار تامین‌کننده ۶۰درصد نیازهای این جزیره کوچک است. در مجموع گفته

جهان

دیدگاه

واپسین غریو شادی

می‌شود انواع کمک‌های ونزوئلا به کوبا بیش از پنج‌میلیارد دلار در سال است، از سوی دیگر هاوانا این دست و دلبازی را با فرستادن ده‌ها هزار پزشک و پرستار به کشور دوست جبران می‌کند.

تجارت منصفانه‌ای به نظر نمی‌آید. در کوبانشانه‌هایی دیده می‌شود که رهبری فعلی کشور می‌خواهد بند ناف خود را از ونزوئلا ی بزرگ ببرد. رآئول، برادر جوان تر فیدل و رییس‌جمهور کنونی، در پی جلب سرمایه‌گذاری از کشورهای چین، هند و برزیل است ولی در حقیقت ساختار کوبا از ۱۹۹۹ تغییر چندانی نکرده است. این جزیره کوچک هنوز با اصول سوسیالیستی اداره می‌شود که دستاوردی جز کمبود، بازار سیاه و فقر فراپنده برای مردم نداشته است. تصور کنید چه می‌شود اگر ونزوئلا حمایت خود را از کوبا پایان دهد و تصور کنید چه می‌شود اگر مردم ونزوئلا روزی از خود بپرسند که چرا سهم آنان از زندگی در کشورشان که بیش از هر کشوری منابع نفت دارد تورم فراپنده، اقتصاد در حال رکود و بالاترین میزان جرم و جنایت است. روزی این دو کشور نگاهی به دوروبر خود می‌اندازند و می‌بینند آمریکای لاتین آنان را پشت سر گذاشته و رو به آینده می‌رود. پس تصویر این دو سینپئور را در فیلم به یاد بسپارید. آنان آخرین بازماندگان نسلی هستند که واپسین غریو شادی را برای روز گاری میرنده سر داده‌اند.

فرانکو، زوال یک مستبد

پاسکال سو/ترجمه: علی شیخان

هفته‌نامه اکسپرس فرانسه به مناسبت بهار عربی و سقوط و تزلزل چند دیکتاتور کوشیده تا پرونده‌ای را در این خصوص تهیه و پایان روزگار خوش چند دیکتاتور را بررسی کند. در قدم اول هم سراغ فرانکو، دیکتاتور اسپانیا رفته است. دیکتاتوری که سال‌های حکومتش با فضایی اختناق و عوام‌فریبی همراه بوده است. مخالفان یا اعدام می‌شدند یا تبعید. به گواهی محققان در سال‌های ۱۹۴۴-۱۹۳۹ تعداد اعدام‌های سیاسی به رقم ۱۹۲هزار و ۶۴۸ نفر رسید. در این سال‌ها حزب‌ها به نهادهای دولتی و فرمایشی تبدیل شدند که در جهت تبلیغات رژیم پیش می‌رفتند، روزنامه‌ها زیر تیغ سانسور در قالب کاتولیسم محافظه کارانه، یکی یکی بسته می‌شدند تا سال ۱۹۵۰ فقر و گرسنگی در اسپانیا بیداد می‌کرد و بی‌سوادی در حال گسترش بود، فضای فرهنگی اسپانیا هدفدار شد و این امور در حالی بود که هنرمندان، دانشمندان و نخبگان اسپانیا جلی وطن می کردند. در این پرونده واپسین روزها و ساعات زندگی دیکتاتور از ۱۷اکتبر ۱۹۷۵ تا ۲۰نوامبر، روز مرگ فرانکو روایت می‌شود.

سه عضو شورای نیابت سلطنت، به‌طور مستقیم جانشین دیکتاتور مرده شود. اما نام یک نفر دیگر نیز به عنوان جایگزین احتمالی مطرح شده بود: آلفونسو دو بوربون دامپیر. این پرنس امتیازی داشت و آن اینکه همسر نوه فرانکو بود!اما فالانژها روی یک نکته افشاری می‌کردند: به‌جای اینکه زمان را برای یافتن جانشین از دست بدهیم باید جان دیکتاتور را به هر قیمتی حفظ کنیم. از سوی دیگر خوان کارلوس خود را از قبل آماده کرده است.

او از چند ماه پیش تماس‌های مخفیانه‌ای را با نمایندگان دموکرات مخالف حکومت برقرار کرده بود و تمایل خود را در به پایان رسیدن دوران فرانکو پنهان نمی‌کرد. دوم نوامبر او سفری غیرمنتظره به صحرای غربی داشت، سفری که مورد استقبال افکار عمومی قرار گرفت. مردم به او به عنوان کاتالیزور حکومت بعدی نگاه می‌کردند.

اما فرانکو با وجود چند عمل جراحی و با بدن ناتوانی که در طلب غفو و بخشش فریاد می‌زد، روی تخت احتضارش، همچنان زنده بود. در خیابان‌ها،

هوادارنش دوست داشتند بازگشت دوباره او به زندگی را باور کنند. افراد خانواده‌اش معمولاً عمری طولانی داشتند. یکی از اجدادش ۱۰۲سال عمر کرد. خود او نیز در جوانی در مغرب از پس زخمی عمیق در شکمش جان سالم به در برده بود. یکبار دیگر نیز در سال ۱۹۷۴ پس از یک عمل جراحی ظریف به‌سرعت بهبود یافته بود. حال در برابر بیمارستان



دریچه

«جهانی شدن بنیادگرایی»

رامتین رضایی

■ حادثه تروریستی اخیر در مرفه‌ترین و نفت‌خیزترین کشور اروپایی که هیچ‌گاه سابقه چنین حملاتی را دارا نبود نه‌تنها تکان‌دهنده، بلکه بسیار عجیب به نظر می‌رسد.

وقوع حملات تروریستی مشابه در دیگر کشورهای اروپا به‌عنوان مثال انگلیس و اسپانیا می‌توانست به راحتی توسط تحلیل‌گران مورد تفسیر قرار گرفته و به القاعده یا شورشیان جدایی‌طلب باسک (اتا) نسبت داده شود، اما در مورد نروژ وضعیت بسیار متفاوت است. این کشور نه مانند قدرت‌های مطرح اروپایی حضور ایایی و نظامی چشمگیری در خاورمیانه و جهان اسلام دارد و نه مانند کشورهای اسپانیا، بلژیک و بریتانیا دارای تضادهای هویتی و قومی است. کشور نروژ در مقایسه با کشورهای همسایه و همجوار خود مانند سوئد، دانمارک و آلمان نیز از میزان مهاجرپذیری کمتری برخوردار است. دستگیری مهمم این حملات که جوانی است نروژی، مسیحی و وابسته به گروه‌های راست افراطی، ابهامات و شگفتی‌های مساله را دوچندان می‌کند.

به راستی چگونه در یکی از توسعه‌یافته و ثروتمندترین کشورهای جهان چنین حملات مبرگاری رخ می‌دهد؟ اقدامی تروریستی که تنها با موارد مشابه در عراق و افغانستان قابل قیاس است، در کشوری دموکراتیک و دارای انتخابات، مطبوعات و احزاب آزاد، آن هم توسط یک شهروند اروپایی مسیحی چه پیامی را به اروپا و جهان می‌رساند؟

پاسخ به سوالات فوق و ریشه‌یابی این حادثه را نمی‌توان صرفاً به بحران اقتصادی یا فعل و انفعالات سیاسی نسبت داده و پاسخی زود هنگام برای آن یافت؛ به این معنا که ریشه این حادثه را باید در علل یا عوامل فرهنگی و بسترهای ارزشی جست‌وجو کرد. بنابراین انفجار بمب و قتل عام نزدیک به صد نفر از اعضای حزب کارگر نروژ، نشان‌دهنده بحرانی است که مدت‌ها جهان را تهدید می‌کند و این بحران فرهنگ و معنا چیزی جز بنیادگرایی افراطی نمی‌تواند نامیده شود. واژه بنیادگرایی امروزه تقریباً به‌طور قاطع به القاعده و گروه‌های سلفی تحت‌عنوان بنیادگرایی اسلامی اطلاق می‌شود.اما در دو دهه اخیر جهان اشکال مختلفی از بنیادگرایی را به خود دیده که صرفاً به نوع اسلامی آن منحصر نیست. ظهور بنیادگرایی بنیادگرای هندو، ظهور فرهنگ‌های افراطی در آسیای شرقی و بنیادگرایی مسیحی که راست‌گرایان افراطی اروپایی نیز شاخه‌ای از آن به شمار می‌روند، واقعیت‌هایی هستند که به دلیل اهمیت خاورمیانه به شکل قابل توجهی مورد غفلت واقع شدند. وجه مشترک تمامی این جریان‌ات عبارتند از: گرایش شدید به مذهب و برداشت واپس‌گرایانه از آن، احیا و برقراری ارزش‌های سنتی جامعه، تمایز میان خودی و غیرخودی و توسل به خشونت و ترور جهت دستیابی به این اهداف.

با در نظر گرفتن این چارچوب احزاب سیاسی در کشورهای اروپای غربی و مرکزی عمدتاً به دو گروه چپ‌گرا و راست‌گرا تقسیم می‌شوند. وجه تمایز میان این دو گروه از احزاب در گرایش‌ات سیاسی و اقتصادی آنها نمایان می‌شود. مسایلی چون میزان مداخله دولت، تجارت آزاد، تامین اجتماعی، مالیات، نرخ بهره و سیاست خارجی جهت‌گیری‌هایی است که تفاوت‌های این احزاب و تصمیمات آنها را معین می‌کند. اما در مورد آنچه به گروه‌های راست‌افراطی در اروپا مشهورند، قضیه تا حدی متفاوت است.

ویژگی برجسته این گروه‌ها بیشتر از آنکه برنامه‌های سیاسی و گرایش‌ات اقتصادی آنها باشد، در دیدگاه فرهنگی- عقیدتی‌شان نهفته است و آنچه آنها را از دیگر احزاب راست‌گرا جدا می‌کند، گرایش شدیدا مذهبی و همان برداشت واپس‌گرایانه از مذهب، نژادپرستی و اعمال خشونت علیه مهاجران و در نهایت تلاش جهت احیای سنت‌های فرهنگی و ملی است. گرایش‌ات مذهبی حتی آنها را از تنوع‌زای‌ها که خود گروهی خشونت‌طلب و افراطی هستند، متمایز می‌کند؛به این ترتیب رشد و گسترش گروه‌های راست‌افراطی در اروپا و حتی به قدرت رسیدن آنها در بعضی از این کشورها در سال‌های اخیر را باید در رشد بنیادگرایی در اروپا و جهان به‌عنوان بحران معنا و خلا فرهنگ جست‌وجو کرد، نه صرفاً نارسایی‌های سیاسی و اقتصادی. اینکه عامل حملات تروریستی نروژ خود را سردار جنگ‌های صلیبی علیه مسلمانان معرفی می‌کند، خود مود چنین حقیقت ناگواری است. بنیادگرایی امروز پدیده‌ای جهانی به‌شمار می‌رود. جهانی شدن و گسترش ارتباطات میان جوامع که با پیشرفت تکنولوژی اطلاع‌رسانی همراه می‌شود، زمینه را برای افزایش خودآگاهی هویتی و تمایزهای با دیگران مساعد می‌کند و در چنین شرایطی گروه‌هایی که زمانی در حاشیه قرار گرفته بودند، موقعیت مناسبی برای کسب قدرت و جبران سرخوردگی‌های گذشته خود، آن هم با استفاده از ابزار خشونت به دست می‌آورد تا به این وسیله نیروهای جدید را که بر ارزش‌های نوین و تعامل‌گرا متکی هستند، حذف یا سرکوب کنند. پدیده مزبور در تمامی جوامع و حوزه‌های فرهنگی قابل رویت بوده و می‌تواند کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه را به صورتی مشابه مورد حمله قرار دهد.

اما مقابله با پدیده بنیادگرایی نیز جز از طریق فرهنگی میسر نمی‌شود و این وظیفه‌ای سنگین را بر عهده نخبگان فکری، روشنفکران و خصوصاً رهبران دینی ادیان مختلف جهان قرار می‌دهد. وظیفه‌ای که طی دهه‌های اخیر مورد غفلت قرار گرفته است.

